



# خاستگاه‌های تاریخی ادبیات دوره مشروطه

در گفت‌وگو با دکتر موسی حقانی

رئیس مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران

اشاره:

انقلاب مشروطیت، یکی از  
تحولات بزرگ اجتماعی در ایران

معاصر است که در بسیاری از شئون اجتماعی

کشورمان مؤثر بوده است؛ از جمله این تأثیرات، می‌توان به تأثیر انقلاب

مشروطیت در زمینه ادبیات این دوره اشاره کرد. ادبیات دوره انقلاب مشروطیت با

ویژگی‌ها و مضامین ویژه، بی‌گمان حاصل تأثیر تحولات اجتماعی آن دوران است و در واقع

می‌توان ادبیات این دوره را بازتاب تفکرات و تحولات رخ داده در اجتماع آن برهه از تاریخ

ایران دانست. بی‌شک شناخت عمیق از مسائل اجتماعی و تاریخی آن روزگار خواننده را در

درک بهتر و عمیق‌تر از متون ادبی آن دوران یاری خواهد کرد.

گفت‌وگوی کتاب ماه ادبیات با جناب آقای دکتر موسی حقانی رئیس مؤسسه مطالعات تاریخ

معاصر ایران در زمینه مسائل اجتماعی و تاریخی دوره مشروطه با همین رویکرد انجام شده

است: شناخت جنس تحولات اجتماعی و تحلیل رویدادهای تاریخی دوره‌ای که انقلاب

مشروطه در آن مقطع زمانی شکل گرفت و نگرستن در متون ادبی آن دوره از همین منظر.



داشته باشیم، به نحوی که در سال ۷۸ اولین همایش بین‌المللی را به مناسبت نودمین سالگرد مشروطه ایران برگزار کردیم. همایش بین‌المللی بود و استقبال گسترده‌ای از آن شد و سه روز هم طول کشید؛ دو روز در تهران بود و یک روز هم در تبریز. این خود پایه‌ای شد که ما خودمان را برای صدمین سالگرد مشروطه آماده کنیم البته هم در صدمین سال قمری که با سال ۸۲ مطابق بود و هم در صدمین سال شمسی که سال ۸۵ بود. خوشبختانه ما در طی این ۶-۷ سال اخیر موفق شده‌ایم هم موضوع مشروطه را در بین محققین به نحوی زنده کنیم و هم اینکه توانسته‌ایم با برگزاری این همایش‌ها مقالات خوبی دریافت کنیم ضمن اینکه طی این مطالعات به خلأهایی در حوزه تاریخ‌نگاری مشروطه پی برده‌ایم و بنا را بر آن گذاشته‌ایم که انشاءالله این خلأها را پر کنیم؛ از جمله تدوین و چاپ کتبی است که زوایای مختلف مشروطه را از دیدگاه‌های تخصصی مورد موشکافی، بازنگری و بازنگاری قرار بدهد، چون با گذشت صد سال از این واقعه به نظر می‌رسد هنوز ناگفته‌هایی پیرامون مشروطه وجود دارد. اسناد هنوز به طور کامل در اختیار محققین قرار داده نشده و متأسفانه آن مقدار هم که در اختیار آنها قرار گرفته (به ویژه بعد از انقلاب اسلامی یعنی در این بیست و هشت سال اخیر) کمتر مورد مراجعه بوده است در حالی که اینها می‌تواند در تکمیل داستان مشروطه و فرآیند مشروطه به جامعه تحقیقاتی ما کمک کند. بنابراین یک چنین کارهایی را در دستور کار مؤسسه قرار دادیم و خوشبختانه تا کنون آثار خوبی هم منتشر شده و آثار وزینتی را نیز در دست آماده‌سازی و چاپ داریم که ان‌شاءالله تقدیم اهل نظر خواهد شد. امیدواریم که این تحرکات علمی بتواند ما را در تکمیل تاریخ‌نگاری مشروطه یاری کند.

**جناب دکتر حقانی، همانطور که می‌دانید سلسله‌ای از تحولات روی داد که منجر شد به خیزشی به نام مشروطه، مهم‌ترین این علل که تاریخ‌نگاران و محققین راجع به آن بحث کرده‌اند، یا آنچه که خود بدان معتقدید، چیست؟**

**حقانی:** ابتدا باید عرض کنم که ما در زمینه مشروطه و تاریخ‌نگاری آن متأسفانه دچار نوعی کلیشه‌نویسی و کلیشه‌گویی شده‌ایم، البته همانطور که عرض کردم در طی این چند ساله اخیر آثار و منابع خوبی منتشر شده که بایستی در تاریخ‌نگاری مشروطه مورد توجه قرار گیرد. ضمن این‌که ما تحول بزرگی را در کشورمان با عنوان «انقلاب اسلامی» تجربه کرده‌ایم که اگر بخواهیم درباره ریشه‌های این انقلاب

**جناب آقای دکتر حقانی، خواهش می‌کنم پیش از هر صحبتی، درباره فعالیت‌های مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، در زمینه مشروطه، از جمله همایش‌هایی که تاکنون راجع به این موضوع برگزار شد، توضیحاتی بفرمایید.**

**حقانی:** بسم الله الرحمن الرحیم. حوزه فعالیت‌های مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران از ابتدای قاجار تا انقراض پهلوی است و در مسائل فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و نظامی این دوره به شکل تخصصی مشغول تحقیق و پژوهش است، البته بر اساس اسناد و مدارکی که در اختیارش هست و نیز منابع موجود در کشور. در این محدوده تاریخی که مشخص کردیم، نقاط پر اهمیت و وقایع اصلی جنبش مشروطه است چرا که این جنبش واقعاً سرآغاز فرهنگ و تحولی بزرگ در ایران است، بدون این‌که فعلاً بخواهیم درخصوص چند و چون آن و یا فراز و فرودش صحبتی کنیم. بنابراین مؤسسه مطالعات هم با توجه به همین امر (جایگاه مشروطه در تحولات معاصر ایران) برنامه‌های مفصلی را برای بررسی و تبیین مقوله مشروطه آغاز کرده و در برنامه‌های قبلی و کنونی خود گنجانده است. مناسبت‌هایی مثل گرامیداشت صدمین سال وقوع مشروطه نیز مزید علت شد و باعث شد که تقریباً از سال ۷۸ تکاپوی گسترده‌ای در حوزه مشروطه



این ضرورت را به ما یادآور می‌شود که ما بایستی بنشینیم و یک بار دیگر این تاریخ را فارغ از جناح‌بندی‌ها و دغدغه‌های سیاسی و حزبی که در آن دوره حاکم بوده و یا فارغ از دغدغه‌های عصر پهلوی که می‌خواست این دوره را برای توجیه و اثبات خودش کاملاً وارونه و خراب کند، بررسی کنیم. چون همانطور که قبلاً هم عرض کردم موضوعات مشروطه هنوز در جامعه ما زنده و منشأ بعضی از درگیری‌ها و اختلافات است. اگر یک بررسی علمی و فارغ از این حوزه‌ها نداشته باشیم، خیلی به نفع جامعه ما نیست. یعنی ما باید از آن خاصیت تاریخ که عبرت‌گیری و به دست آوردن و جست‌وجوی امکانات یک ملت است، بتوانیم نهایت بهره را برای این مطالعات و تحقیقاتمان ببریم.

**آقای دکتر، شما در صحبت‌هایتان به موضوع قرون وسطا و عصر رنسانس - به قول خود اروپایی‌ها دوره تاریکی و روشنائی - اشاره کردید، اما صرف‌نظر از آنکه از نظر زمانی دوره رنسانس و دوره مشروطه چقدر با یکدیگر قابل انطباقند یا نه، بفرمایید که آیا می‌توانیم اساساً نسبتی بین این دو پدیده در دو سوی دنیا برقرار کنیم؟ آیا نهضت مشروطه را حداقل از نظر تحولات فکری (و نه در حوزه عمل و تحولات اجتماعی) می‌توان متأثر از خصوصیات عصر نوزایی دانست؟**

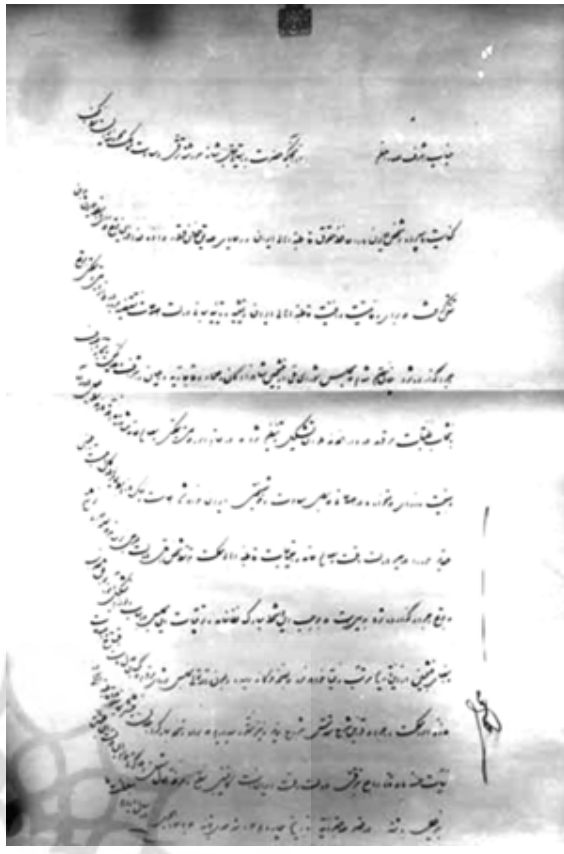
**حقانی:** ما از دوره نوزایی (رنسانس) دو گونه تأثیر پذیرفتیم: یک تأثیرپذیری در صحنه عمل پراتیک و دیگری در حوزه نظر. البته حوزه عملی آن گسترده‌تر است. در حوزه نظر، یک مقدار محدود است که بعداً به آن اشاره خواهیم کرد.

اما بپردازیم به حوزه عمل. ببینید، اروپا با رنسانس وارد یک دوره جدید می‌شود که با آن دوره قدیمش تفاوتی ماهوی دارد یعنی غرب جدید با غرب ما قبل آن تفاوت دارد. نگاه‌ها عوض می‌شود، جهان‌بینی‌ها تغییر می‌کند، روش‌ها دگرگون می‌شود. شما ببینید این دوره‌ای است که در آن روش‌های پوزیتیویستی (اثبات‌گرایانه) بر همه عرصه‌ها حاکم است و حتی می‌آیند و این را تعمیم می‌دهند به علوم انسانی و در واقع می‌خواهند با روش‌های حسی، تجربی و کمی ریاضی جامعه و انسان و همه چیزهایی را که مربوط به حوزه فرهنگ و علوم انسانی می‌شود تعریف بکنند و همه چیز تحت تأثیر این جریان حس‌گرا واقع می‌شود و غلبه نگاه اومانستی (انسان محوری) سکولاریسم، نسبی‌اندیشی و... بر تفکر کاملاً هویدا می‌شود. همه اینها از آغاز یک دوره و شکل‌گیری یک جهان جدید در غرب حکایت دارد. به هر حال،

صحبت کنیم موضوع به نحوی به مشروطه برمی‌گردد، حتی بعضی از گفت‌وگوهایی که الآن در جامعه علمی ما و حتی به شکلی در بین عموم رواج دارد، به گونه‌ای هنوز تحت تأثیر مشروطه است و جا دارد که بعد از این تحوّل بزرگ (انقلاب اسلامی) به تکیه بر آن تجربیات برگردیم و یک بار دیگر مشروطه و یا اساساً از تاریخ معاصر ایران صحبت کنیم. ما در خصوص مشروطه و تاریخ معاصر ایران، با توجه به گرایش دولت‌ها، به ویژه دولت‌های پهلوی نسبت به دوره قاجار یک نوع تحریف‌گری را در تاریخ مشاهده می‌کنیم که بنای آن بر خراب کردن هر آنچه از دوره قاجار است، گذاشته شده است. این کار را برخی غربی‌ها هم در خصوص تاریخ قرون وسطایشان می‌کنند. البته ما نمی‌خواهیم قرون وسطا را با تاریخ قاجار مقایسه کنیم، قابل مقایسه هم نیست ولی آنها در واقع هر چه را که متعلق به آن دوره است، سیاه قلمداد می‌کنند و دوره جدید را دوره شکوفایی و اوج و روشنائی. در حالی که وقتی به آن دوره هم منصفانه نگاه شود به نظر نمی‌آید آنقدرها هم که آن را تاریک جلوه می‌دهند، تاریک باشد. بالاخره آن دوره ویژگی‌هایی برای خود داشته است. همین کار را تاریخ‌نگاری پهلوی با دوره قاجار کرد؛ علتش هم این بود که می‌خواست به قدری آن دوره را سیاه بکند که پذیرش رضاخان به عنوان یک منجی راحت بشود و جامعه ما آن را به عنوان یک منجی که آمده تا جامعه ایران را نجات بدهد به راحتی بپذیرد و خیلی از مسائل را به این دوره نسبت می‌دهند که اساساً ریشه در دوره گذشته داشته و کارهایش در دوره گذشته انجام گرفته است ولی بهره‌بردار این ماجرا رضاخان است و رژیم پهلوی. این تنها بخشی از ماجراست، بخش دیگر ماجرای تاریخ‌نگاری مشروطه به همان دوره و نقشی که اعضا و گروه‌ها و افراد وابسته به این گروه‌ها و اساساً آن فضای ملت‌هپ در تاریخ‌نگاری مشروطه داشته‌اند برمی‌گردد. ناظم‌الاسلام کرمانی که خودش طرفدار مشروطه است و تاریخ‌بیداری ایرانیانش هم مملو از طرفداری بعضاً یکجانبه از یک جریان خاص است، همین فرد با لحنی گله‌آمیز می‌گوید: «دو نفر بسته‌ای را برای من آوردند و با اصرار و تهدید ششلول مرا مجبور کردند این [متن] را چاپ کنم در حالی که من آن متن را قبول نداشتم. به ایشان گفتم که باید در این متن اصلاحات صورت بگیرد گفتند نه، شما موارد اساسی‌اش را نمی‌توانید دست بزنید و گرنه با این ششلول طرف هستید، حداکثر می‌توانید در برخی کلمات به صورت جزئی دست ببرید.» حال، یک چنین تاریخ‌نگاری که موارد نقض زیادی هم در آن وجود دارد



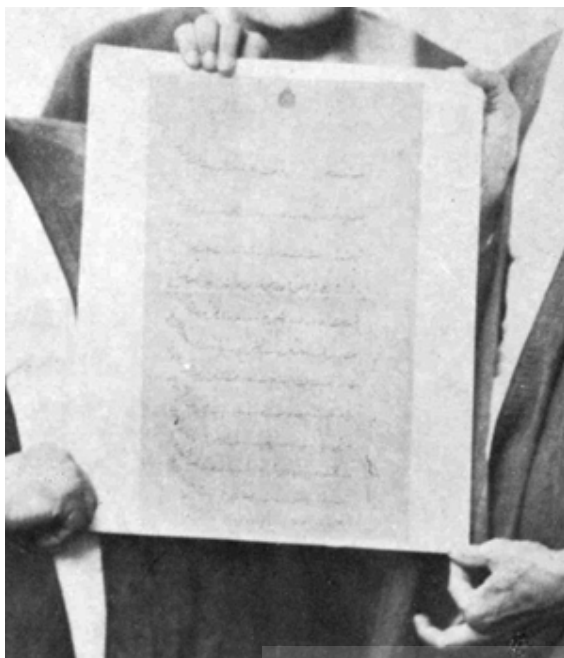
مثنی فرمان مشهور و طیب



این تحولاتی که بعد از نوزایی پیدا کرد به جایی می‌رسد که دیگر آن تکاپوهای قبل کفاف نیازمندی‌هایش را نمی‌دهد. طبیعتاً در غربی که تولیدش قبلاً محلی و داخلی بوده، آلمان با تکیه بر آن پول‌هایی که به غارت برده، همچنین به پشتوانه نیروی انسانی که از آفریقا و... به اسارت گرفته است، راه خود را ادامه می‌دهد. آنها کشتارهای گسترده غیر انسانی را مرتکب شدند مثلاً در آفریقا شما ببینید نزدیک ۱۰ - ۱۲ میلیون نفر برده سیاه فقط در جریان دستگیری‌ها و حمل و نقل‌های عظیم از این قاره به آن قاره می‌میرند و تلف می‌شوند. تعداد زیادی‌شان در همین مزارع غربی‌ها که به واقع اسارتگاه آنها بود و به بیگاری گرفته می‌شدند در ازای یک وعده شام و ناهار توان و ناموس و همه چیزشان را در اختیار آن برده‌دار می‌گذاشتند و جالب آنکه نگاه غربی هم به اینها یک نگاه غیر انسانی است. از ولتر بگیرد تا دیگران، اکثرشان اینگونه می‌اندیشند. ولتر صراحتاً می‌گوید من اصلاً باور نمی‌کنم خداوند این موجود را (اشاره به یک سیاه‌پوست می‌کند) به عنوان آدم خلق کرده باشد. با این موهای وزوزی و لب کلفت و بینی پهن و...! خلاصه او را به تمسخر می‌گیرد و می‌گوید اصلاً این انسان نیست و باید به بردگی کشیده شود.

بر این اساس، ما در آستانه دوره قاجار آهسته‌آهسته می‌بینیم که استعمارگران به شکل دیگری کشورهایی نظیر ایران را مورد تهدید قرار می‌دهند. چرا که حال، دیگر کارخانه‌هایشان گسترده شده و مواد اولیه می‌خواهند، بنابراین هجومشان بیشتر و اشکال هجومشان نیز متفاوت‌تر و گسترده‌تر می‌شود. بازار فروش می‌خواهند، نیروی کار ارزان لازم دارند که یا به صورت برده از اینها استفاده می‌کنند یا در خود مستعمرات و در محل، از نیروی کار ارزان آنها استفاده می‌کنند. در واقع کسب منافع مادی مهم است چه در آنجا (سرزمین بردگان) به دست آید و چه در اینجا (مغرب زمین) که بعد به صدور سرمایه و تکنولوژی و... هم می‌رسد ولی در این دوره اروپائیان این نگاه را دارند و کانون‌هایی هم برایشان اهمیت پیدا می‌کند، از جمله هند؛ تصرف هند در خلال این سال‌ها (قبل از مشروطه و اوایل قاجاریه) برای استعمارگران حیاتی است. شما ببینید دعوی آن روز اینها بر سر تسلط بر هند است. انگلیسی‌ها می‌خواهند این کار را بکنند، روس‌ها وقتی با این اقدام انگلیسی‌ها مواجه می‌شوند می‌خواهند از طریق سرزمین ایران بروند و آنجا را به دست بگیرند. فرانسوی‌ها در دوره ناپلئون یک چنین سودایی را در سر دارند که بیایند از سمت آسیای جنوب شرقی اقدام کنند و حتی

اینها تحولاتی را در غرب به وجود می‌آورد که البته این تحولات به اضافه یک‌سری تحولات دیگر - که ما از آن تحت عنوان تحولات استعماری یاد می‌کنیم - با این دوره شروع می‌شود، البته غرب، قبلاً هم تکاپوهای تجاوزگرانه داشته است اما در این سو هم با قدرتهایی مواجه بوده که این قدرت‌ها همدیگر را مهار می‌کنند. در این دوره که غرب این تحول را پشت سر گذاشت و از طریق اکتشافات جغرافیایی و علمی بازوی توانمندی برای دست‌اندازی و سلطه‌گری پیدا کرد شرایط یک مقدار تغییر می‌کند. غرضم این است که بخشی از شرایط، حاصل تغییر و تفکرات و اکتشافات و سرمایه‌گذاری‌ها و پژوهش‌های علمی است ولی می‌بینیم که معمولاً سرمایه این پژوهش‌ها و اکتشافات از طرق نامشروع به دست می‌آید. برای همین هم بعضی‌ها برای غرب، دو رویه قائلند و از دو رویه تمدنی در غرب صحبت می‌کنند و می‌گویند یک رویه، رویه تکنیک است و رویه دیگر رویه استعمار. و اینها به عبارتی مکمل همدیگرند، مثلاً کشف آمریکا منجر به دسترسی به منابعی بسیار غنی می‌شود و از آن طرف نابودی تمدن‌های بومی آنجا را به بار می‌آورد و کانون‌های قدرت و ثروت این‌گونه شکل می‌گیرند و بر این اساس اینها در پژوهش هم سرمایه‌گذاری می‌کنند. پژوهش باعث چیره‌دستی‌شان می‌شود و چیره‌دستی هم باعث کسب درآمد بیشتر و کسب درآمدهای بیشتر، فضاهای پژوهشی جدیدتر را ایجاد می‌کند و همین‌طور اینها همدیگر را تقویت می‌کنند و... می‌شود غربی که ما در آغاز قاجاریه با آن روبه‌رو هستیم. در آغاز قاجاریه همین غرب با



خاصی نبود، چیزی بود که خود اینها بیشترین استفاده را از آن بردند. برای احداث همین راه‌آه‌نی که رضاخان کشید با صراحت پیشنهاد انگلیسی‌ها را رد می‌کند و می‌گوید راه‌آه‌نی به درد کشور ما می‌خورد که زاهدان و بندرعباس را به تهران وصل بکند. ولی آن راه‌آه‌نی که کشیده شد بخش شمالی کشور ما را پوشش می‌دهد که عملاً به مرزهای روسیه می‌رسد و منافع ما را خیلی تأمین نمی‌کند. اولویت برای ما ایرانی‌ها این بود که این راه آهن، بنادر اصلی جنوب به شمال و حتی مناطق غرب به شرق را به هم متصل کند. برای ما این مشکل مهم و حیاتی بود که اینها اجازه نمی‌دادند. انگلیسی‌ها اجازه سدسازی بر روی رود کارون را به ما نمی‌دادند و انواع و اقسام موانع را جلوی پای ما می‌گذاشتند. در جاده‌سازی نیز شما ببینید مثلاً جاده‌ای که بین خوزستان و اصفهان احداث می‌شود (معروف است به جاده لینچه) یک جاده کاملاً استعماری است. بدین معنا که کمپانی لینچه به این نتیجه رسیده بود که این جاده باید احداث شود تا اینها بتوانند حداقل در این مرکز نفتی و در جنوب ایران حضور جدی داشته باشند، بنابراین راه ایجاد می‌شود. البته ما بعدها از این زمینه‌ها برای توسعه استفاده می‌کنیم ولی می‌خواهم بگویم که منظور آنها از این نوع اقدامات همان راهبرد عقب گذاشتن ایران است. آنها حتی راهبردی با عنوان سرزمین‌های سوخته در سیستان و بلوچستان ما پیاده می‌کنند و افغانستان را با ترفندهای مختلف از ایران جدا می‌کنند. شما می‌دانید که افغانستان در دوره قاجار جزئی از ایران بود که آن را جدا می‌کنند، بعد می‌آیند سراغ سیستان و بلوچستان. در سیستان و بلوچستان ۸۵۰۰ کیلومتر از بلوچستان ایران را تجزیه می‌کنند (قسمتی که الآن جزء پاکستان است) خوب این منطقه حساسی است که می‌بینید می‌آیند و با ترفندهایی آن را جدا می‌کنند. در دو سه جنگی که انگلیسی‌ها در هرات به ما تحمیل کردند مثلاً در جنگ سوم کاملاً مشخص بود که ما داریم با انگلیسی‌ها می‌جنگیم

مناسباتی را با ایران به وجود می‌آورند به خاطر این که به شکلی بتوانند در آنجا جای پای برای خودشان پیدا کنند و بروند برای مقابله با انگلستان. در واقع دعوای اروپایی‌ها به منطقه ما منتقل می‌شود و بدین ترتیب، خود به خود ایران هم به عنوان دروازه هند بسیار مورد توجه قرار می‌گیرد. در هر صورت این شرایط منجر به وقوع یک‌سری درگیری‌ها می‌شود. روس‌ها متوجه ایران می‌شوند و ما طی دو جنگ با آنها آسیب‌های سختی می‌بینیم. این خودش یک تکان در کشور ما به وجود می‌آورد. انگلیسی‌ها می‌آیند و می‌خواهند کشور ایران را به عنوان یک کشور حائل بین خودشان و هر نیروی خارجی که قصد تهاجم به هند را دارد قرار بدهند. بنابراین در ذهنیت خودشان یک دولت و سرزمین پوشالی را از ایران تصویر می‌کنند. پوشالی بدین معنا که کشور یا سرزمینی در این میان باشد که تمام ضربه‌هایی که می‌خواهد به هندوستان بخورد، بگیرد و نگذارد به هند که نقطه اصلی و کانونی مورد نظر استعمارگران بوده، آسیبی وارد بشود. این دولت پوشالی می‌بایست یک وضعیتی داشته باشد که پوشالی باقی بماند یعنی خودش قدرتی نداشته باشد بنابراین ایرانی که خودش در دوره نادر می‌رود و هند را می‌گیرد، دیگر نباید چنین قدرتی داشته باشد و فقط باید نقش سپر را بازی کند بنابراین نفوذ در این کشور در اولویت قرار می‌گیرد. سرگوراولی به عنوان (شاید اولین) سفیر رسمی انگلیسی‌ها در سال ۱۲۲۴ قمری به دربار ایران می‌آید و می‌خواهد سازمان فراماسونری را در ایران راه بیندازد، می‌گوید: همه اطرافیان فتحعلی‌شاه را وارد جرگه فراماسونری کرده‌ام. همین آدم طی نامه‌ای به وزارت خارجه انگلستان می‌نویسد که «برای حفظ و صیانت منافعمان در هندوستان باید که ایران در وحوش و بربریت ننگه داشته شود». این عین عبارت سرگوراولی است که در واقع مبنای سیاست انگلستان است و البته روس‌ها هم همینطور. عجیب است که روس‌ها هم در گزارش‌هایشان آورده‌اند که: ایران می‌بایستی در بربریت و عقب‌ماندگی ننگه داشته شود! و دریغ از کوچک‌ترین امکانی که اینها بخواهند به ایران بدهند مثلاً در بحث ساختن راه‌آهن و گسترش ایران، آنها اجازه نمی‌دادند قدمی برداشته شود. روس‌ها می‌گفتند این باعث می‌شود انگلیسی‌ها دسترسی آسان‌تری به کشور ما پیدا کنند. انگلیسی‌ها هم برعکس می‌گفتند این باعث می‌شود دسترسی روس‌ها به هندوستان سهل بشود، بنابراین به ما اجازه نمی‌دادند کاری انجام دهیم. همان خطی که در دوره رضاخان کشیده شد نهایت امتیازی بود که به ما دادند، که البته آن هم امتیاز



یعنی آنها می‌آیند در خوزستان و خرمشهر را اشغال می‌کنند و آن را بهانه می‌کنند و این مبنای سیاست اینهاست. می‌بینید که ما بدین شکل با این پدیده (نوزایی در اروپا) روبه‌رو می‌شویم. این یک بخش عملی است که خود به خود برای ما آسیب در بردارد و ما باید اینها را در نظر بگیریم. جامعه ایرانی در آستانه مشروطه یک جامعه آسیب‌دیده است. ما طی دو جنگ بزرگ با روس‌ها که به ما تحمیل شد، بخش‌های گسترده‌ای از سرزمینمان را از دست دادیم. غرامت هنگفتی را هم به ناحق پرداخت کردیم چرا که ما شروع‌کننده جنگ نبودیم ولی به هر حال غرامت پرداخت کردیم. کاپیتولاسیون به ما تحمیل شد (در دوره حمله روس) و شما می‌بینید که ما در آن روزگار داریم استقلال اقتصادی و سیاسیمان را از دست می‌دهیم. همه چیز به ضرر جامعه ایرانی دارد شکل می‌گیرد، مثلاً میزان مبادلات ما با روس‌ها و انگلیسی‌ها و غرب تا آن زمان تقریباً یک حالت تعادلی داشت اما می‌بینیم که هر روز این وضعیت به نفع آنها در حال تغییر است. تعرفه‌های گمرکی ما را آنها تعیین می‌کنند، ما الآن سند داریم که ساسون‌ها که جزو یهودیان مقتدر و پرنفوذ در دربار انگلستان هستند می‌نشینند و با وزارت خارجه انگلستان راجع به تعرفه‌های گمرکی ایران صحبت می‌کنند. مسلماً روس‌ها تعرفه گمرکی ۵ - ۴ درصدی دارند، اینها هم سعی می‌کنند چنین تعرفه‌ای داشته باشند و همین‌طور امتیاز پشت امتیاز، تحمیل اقتصادی پشت تحمیل اقتصادی، وضع را به جایی می‌رسانند که از نظر برابری مبلغ پولی هم هر روز رو به ضعف می‌رویم. اگر یک زمانی یک تومان ایران با یک پوند انگلیس برابری می‌کرد ما در دوره مشروطه دیگر شاهد سقوط تومان ایرانی در مقابل پوند انگلیس هستیم که این خیلی وحشتناک است. آمارها نشان می‌دهد که ما در این زمینه به طور فزاینده‌ای داریم عقب‌گرد می‌کنیم و آنها با همین راهبرد مبنی بر گذاشتن ایرانی‌ها در بربریت و عقب‌ماندگی آن را عملی می‌کردند. البته این تعبیر آنهاست، چرا که ملت ایران ملت متمدنی بوده‌اند منتها اینها بی‌ادبیشان را متأسفانه همه‌جا و همیشه حتی می‌بینیم که امروزه نیز بروز می‌دهند و صراحتاً می‌گویند بایستی ایرانی‌ها را در حالت بربریت نگه داشت. اعتقاد من این است که آنها سیاستشان این بوده است که مانع از ترقی و رشد ایران شوند. فرهادمیرزا معتمدالدوله درباره روس‌ها مثلی دارد و می‌گوید: سه نفر رفیق با هم در راهی می‌رفتند؛ دستمال یکی از آنها از جیبش آویزان بود و آن دو نفر دیگر تذکر می‌دهند که رفیق، دستمال بیرون است، ممکن است بیفتد. آن یکی در جواب

می‌گوید بله، این احتمال هست منتها اگر شما این دستمال را از جیب من نزنید تا خانه با من هست و مشکلی نیست. وضع ما ایرانی‌ها در آن دوره این‌گونه است یعنی به خاطر فشارهایی که به واسطه اروپایی قوی شده و استعمارگر به ما وارد می‌شود دستمال جیبمان آویزان است، ولی با وجود این ما می‌توانیم بار خودمان را بر دوش بکشیم. شما ببینید در یک دوره اصلاحات ۲/۵ ساله صدارت امیرکبیر، کشورمان جان تازه‌ای پیدا می‌کند، وضع به گونه‌ای شد که نفوذ انگلیس و روسیه در ایران به حداقل رسید. بعضی از امور در ایران سامان پیدا کرد یعنی در آن دوره‌ای که هنوز آنقدر وابستگی و تنوع وجود نداشت ما با تفکر رفتیم سراغ ترویج کالاهای داخلی و اگر در حوزه اقتصاد داخلی‌مان سرمایه‌گذاری جدی می‌کردیم و این نگاه‌گزینه‌گر را در اخذ آنچه به درد ملت ایران می‌خورد، می‌داشتیم (همانطور که امیرکبیر داشت) وضع ما بسیار فرق می‌کرد. ما در دوره پهلوی می‌بینیم که دروازه باز وارداتی داریم، از سوزن خیاطی تا تخم مرغ، پنیر، کره و همه محصولات دیگر وارد می‌شد؛ دیدگاه رژیم پهلوی و هویدا (نخست‌وزیرش) بیانگر این بود که «ما داریم و وارد می‌کنیم و می‌توانیم!» این عین عبارت هویداست که در یکی از مصاحبه‌های قبل از انقلابش گفته است. خوب این هم از هم‌گسیختگی اقتصادی که در اواخر دوره پهلوی در کشور ما به وجود آمد، در راستای خواست آن سیاست غربی‌ها بود که بازار فروش می‌خواستند، یک بازار ۳۵ - ۳۰ میلیونی در آستانه انقلاب در ایران و کشورهای دیگر که واقعاً بازار گرسنه و مستعدی است برای بلعیدن هر آنچه آنها تولید می‌کنند و می‌فروشند، بر این اساس آنها خیلی از الگوها را تغییر می‌دهند و الگوهای اجتماعی، سنت‌ها و... تحت تأثیر قرار می‌گیرند.

در هر صورت، در آستانه مشروطه این اتفاقات برای ما افتاده است. همه این اتفاقات را هم نمی‌توانیم به حساب حکومت قاجار بگذاریم. بخشی از آن مربوط به ناکارآمدی رژیم قاجار است و در آن شکی نیست، این رژیم دیگر نمی‌توانست دفع بکند، مخصوصاً وقتی بدنه‌اش هم آلوده می‌شود.

سرگوراولی می‌گوید من تمامی اطرافیان فتحعلی‌شاه را در جرگه فراماسونری در آورده‌ام. بنابراین اگر امیرکبیری هم پیدا می‌شود به این نتیجه می‌رسند که باید سر به نیستش بکنند! من نامه‌ای از ناصرالدین شاه خطاب به ملک‌خان خواندم که در آن نوشته بود: «من از آدمی همچون شما که غرب را دیده‌اید و با آن تحولات آشنا باشید انتظار داشتم



به روس‌ها، یک امتیاز به انگلیسی‌ها، و هر کس هم که خلاف این جریان حرکت کند برایش مشکل ایجاد می‌کنند. در کنار این جوّ باز آن دو تا جنگ را متذکر می‌شوم؛ جنگ‌های هرات و شورش‌های داخلی را هم که به وقوع پیوست از نظر دور نداریم. شما ببینید به تحریک انگلیسی‌ها، آقاخان اسماعیلی و فرقه اسماعیلیه در کرمان قیام می‌کنند. آصف‌الدوله هم در خراسان شورش می‌کند. همه این موارد هم در دورانی است که ما درگیر جنگیم.

آقای دکتر، جناب عالی به رگه‌هایی از همان مسائلی که مدنظر ما بود اشاره کردید؛ یکی بحث فراماسونری و نقش آن در خط دادن و جهت‌دهی به تحولات مشروطه است که مؤثر هم بود، دیگر اینکه به هر حال وضعیت کلی کشور ایران از دیدگاه و جنبه‌های گوناگون و فشارهایی که به مردم می‌آمد، عملی بود که منتهی شد به عکس‌العملی به نام مشروطه، آزادی‌خواهی، روح استقلال‌طلبی و... حال به این تحولاتی که در مشروطه به وجود آمد (مثل ایفای نقش روزنامه‌نگاران در این دوره و آشنایی ایرانیان با توانایی‌های مطبوعاتی) و تظاهرات بیرونی این تحولات اشاره کنید.

حقانی: بله، من ابتدا یک نکته را عرض می‌کنم و بعد به پرسش شما می‌پردازم. ما علاوه بر این که این تحرکات داخلی را داریم، موجی از ساختن فرق مختلف را هم در کشور خودمان شاهد هستیم. هم روس‌ها در این زمینه نقش دارند و هم انگلیسی‌ها نقش آفرین می‌شوند. شما می‌بینید که فرقه بابیه به طرز مشکوکی یک دفعه مطرح می‌شود و قضیه از ادعای باب بودن توسط یک فرد، آغاز می‌شود و بعد ادعای قائمیت می‌کند و پس از آن ادعای نبوت می‌کند بعد هم ادعای الوهیت و کتاب و دین و مذهب جدید مطرح می‌شود و عجیب این است که از حمایت بیگانگان هم (اول روس‌ها و بعداً انگلیسی‌ها و حتی عثمانی‌ها) برخوردار می‌شود. البته آنها از این پدیده به شکل ابزاری علیه ایران استفاده می‌کنند و شما می‌بینید در ۲-۳ شهر بزرگ ما نظیر زنجان و ساری درگیری‌های گسترده مسلحانه توسط این گروه تدارک می‌شود و شورش راه می‌افتد و همین‌ها می‌خواهند طرح ترور امیرکبیر را پیاده کنند، ناصرالدین شاه را ترور می‌کنند، خوب در همین درگیری‌هایی که عرض کردم استعمار پی برد که در ایران تشیع و مرجعیت شیعه نقش کانونی و محوری را در مقابله با این تحولات و جریان بر عهده



ستارخان (سردار ملی) و باقرخان (سالار ملی)

و دارم که راه را به ما نشان بدهید و ما را از چاله درنیاورید و به چاه بیندازید...» که ظاهراً شاه به بعضی کارهایی که ملک‌خان کرد و نهایتاً برای ما دردرس ایجاد کرد، اشاره دارد. و در نهایت این وضع به جایی می‌رسد که ناصرالدین شاه می‌گوید: «ای مرده‌شور این مملکت را ببرند که شاه حق ندارد به شمال و جنوب مملکتش هم مسافرت کند. وقتی می‌خواهد به جنوبش برود باید از انگلیس اجازه بگیرد و وقتی می‌خواهد به شمالش برود باید از روس‌ها اجازه بگیرد!» و این وضعیت حاکی از شرایطی است که به قاجار هم تحمیل شده است. اما این تحمیل در کنار دربار آلوده و وابسته (چون یک بخش دربار را روس‌ها تحت نفوذ دارند و بخش دیگر را انگلیسی‌ها) به کشور ما آسیب زد. در این دوره قبل از مشروطه ما به خوبی می‌بینیم که یک دوره کاملاً روسی است و امین‌السلطان و علی‌اصغرخان اتابک مدام به روس‌ها امتیاز می‌دهند، بعد ورق برمی‌گردد و جوّ انگلیسی می‌شود و مدام به انگلیسی‌ها امتیاز می‌دهند، نهایت این که بعضی‌ها که شاهکار می‌کردند، امتیازدهی‌ها را متعادل و متوازن می‌کردند و به هر دو طرف امتیاز می‌دادند؛ یک امتیاز



دانشجو به آنجا فرستاده بودیم که اولین روزنامه‌ها را هم همین‌ها وارد ایران می‌کنند. از این طریق یک آشنایی صورت می‌گیرد. کانون دیگری که ما را تحت‌تأثیر خودش قرار داد هند است. هندی که در تسخیر انگلیسی‌هاست و هند بریتانیا نامیده می‌شود و مستعمره بزرگ انگلستان است و از آنجا هم یک‌سری افکار جدید غربی به مملکت ما نفوذ کرد. این افکار جدید غربی که می‌گویم، لزوماً بار مثبت ندارد و بلکه از نظر من کاملاً بار منفی دارد. چون آن اتفاقی که تحت عنوان نوزایی و رنسانس در غرب روی داد، چیزی نبود که در ایران و در این خاک بتواند ریشه بدواند و رشد بکند. آن تحولات و اتفاقات مربوط به همان سرزمین است. ما در پشت پرده رنسانس اروپایی علاوه‌بر آن تحولات عادی و طبیعی یک‌سری کانون‌های خاص را می‌بینیم که در این زمینه فعالند از جمله یهودیت، پروتستانیسم مسیحی و لوتر. لوتر کاملاً تحت‌تأثیر آموزه‌های یهودی است و به این موضوع همه منابع غربی اعتراف دارند و معتقدند لوتر در یک مقطع کاملاً یهودی می‌اندیشد و یهودی فکر می‌کند و همان آموزه‌ها را می‌آورد. در مسیحیت به قول خودش دست به اصلاحگری می‌زند، بدین ترتیب می‌بینیم که این ادبیات آرام‌آرام وارد کشور ما می‌شود و در آثار فردی نظیر آخوندزاده که در بحث تحول ادبی اسمش را می‌آورند، چه در نمایشنامه‌نویسی و چه در نوشتن کتاب‌های نقد (و به قول خودش کرتیک) می‌بینیم که این حرف‌ها به تدریج مطرح می‌شود و صراحتاً دم از پروتستانیسم اسلامی می‌زند.

#### یعنی دقیقاً این تعبیر را به کار می‌برد؟

**حقانی:** بله، دقیقاً به کار می‌برد، یعنی صراحتاً در مکتوباتش آمده است، در «کمال الدوله و جلال الدوله» اش دارد، در کتاب‌های مختلفش هست و می‌گوید تغییر مذهب در ایران شدنی نیست هر چند ایشان حمله‌تندی به مذهب می‌کند و در آثارش به شدت ضد دینی است، از

درد. شما هیچ مجتهد شیعه‌ای را نمی‌توانید پیدا کنید که به حضور استعمار در کشور خودش رضایت بدهد. در جریان درگیری‌های گسترده و جنگ‌های ایران و روس وقتی قائم‌مقام و عباس‌میرزا برای صدور فتاوی‌ای جهادی به علما متوسل می‌شوند، می‌بینند که فتوا می‌دهند و مردم به سمت جبهه‌ها سرازیر می‌شوند، وضع اساساً به نفع ما تغییر می‌کند ولی سردمداران قاجاری نمی‌توانند از این امتیاز استفاده بکنند.

اتفاقاً شاید همان بدنه فراماسونری که در دربار فتحعلی‌شاه هست مانع اصلی است و ضربه‌ای اساسی را به ما می‌زند و ما این فرصت‌های خوب را به واسطه همین بدنه فاسد در تاریخ معاصر خودمان از دست می‌دهیم که این یک بحث دیگری است، فرصت‌هایی که می‌توانست ما را در ائتلاف منطقه‌ای با شیعیان ایالت میسور هند قرار دهد. همچنین ما با حاکم افغانستان می‌توانستیم کاملاً جلوی بعضی از تحولات را در منطقه بگیریم ولی کاملاً عکس این قضایا عمل کردیم و علتش هم همین بدنه نفوذی است که در کشور ما هم در دربار قاجار و هم در همین حوزه فراماسونری فعال بود که آرام‌آرام و با راه افتادن این فرقه‌ها و به ویژه فراماسونری بحث‌ها و گفت‌وگوهای جدیدی در ایران مطرح می‌شود که در اینجا می‌توان گفت این همان تأثیرات فکری نوزایی یا رنسانس در ایران است. شما می‌دانید که ما در این حوزه فکری از سه چهار کانون تأثیر پذیرفتیم؛ یکی از کانون‌هایی که ما تحت‌تأثیر آن بودیم، امپراطوری عثمانی و تحولات آن است. اساساً غرب زودتر از ما به آنجا توجه و در آن حضور پیدا کرد و یک‌سری تکاپوها هم در آنجا صورت گرفت؛ روزنامه‌ها و مجلات و کتب جدید و حرف‌های جدید از آنجا مطرح شد و آرام‌آرام وارد سرزمین ما شد. کانون دیگر، کشورهای غربی هستند، طبیعتاً ما به آنجا سفیر می‌فرستیم، در دوره عباس میرزا ۵ - ۶ تا دانش‌آموز و





را مطرح می‌کند. خودش می‌گوید بار اول من نارنجک را منفجر کردم که از فرق سر تا ناخن پا باید غربی شود. بعد تعادلی پیدا می‌کند و در بحث خط و الفبا جزء مخالفین تغییر خط الفباست که به نظر می‌رسد موضعش در این زمینه کمی مثبت می‌شود یعنی آن مسیری که آنها می‌خواستند طی آن همه چیز را در ایران از بین ببرند و ارتباط نسل‌های آینده را با تمام متون فاخر و برجسته و کلاسیکمان قطع بکنند پیموده نشد. مشابه این کار هم که در جمهوری آذربایجان و ترکیه صورت گرفت، در واقع ارتباط نسل‌ها را با میراث گذشته‌شان قطع کرد و شاید برای غربی شدن این یکی از بهترین راه‌ها بود که اینها پیشنهاد می‌کردند؛ اما اصولاً ملتی می‌تواند غربی شود و غرب را بپذیرد که خودش چیزی نداشته باشد و برای این که آن ملت را از داشته‌هایش تهی کنیم تغییر خط و الفبا یکی از بهترین ابزارهاست، بدین ترتیب رفته‌رفته روزنامه‌ها منتشر و وارد ایران می‌شوند. حرف بر سر غربی کردن ایران است و به همین سبب است که می‌گوییم تاریخ ما به نحوی حالت کلیشه‌نویسی دارد، چرا که آنها این موضوع را در واقع مقارن با آزادی و رسیدن به آزادی و مبارزه با استبداد هموزن می‌گیرند. بنابراین طرز تفکر هر چه در مقابل این قرار دارد می‌شود استبداد ولو اگر یک تفکر واقعاً مثبت بومی و یا یک نگاه دینی باشد و بخواهد از چارچوب دین خودش حفاظت و صیانت کند، این می‌شود استبداد و غیر این می‌شود آزادی و این یک داستان و جریان عجیبی می‌شود که می‌دانید در واقع یک ملغمه‌ای از حضور عناصر بابی، دهری مسلک، بهایی و لیبرال تحت پوشش فراماسونری و آزادی و آزادی‌خواهان و مبارزین و... را می‌بینیم.

**تأیید و بروز بیرونی فرمایش شما را در قضیه آزادی خواهی و ارتباطش با طرح مسأله زنان و آزادی زنان می‌بینیم که ادامه سنت و دیدگاه قدیمی ایران نسبت به زن برابر می‌شود با استبداد و بی‌تمدنی و برعکس آن می‌شود جلوه آزادی و تمدن و...**

**حقانی:** بله، برای همین عرض کردم که ما باید از این چنبره‌ای که برایمان ساخته شده خودمان را رها کنیم و بنشینیم و به دقت واقعیت جامعه ایران را بررسی کنیم، نقاط ضعفش را ببینیم، نقاط قوتش را هم ببینیم بهترین راهکارها چه می‌توانست باشد!

شما مثلاً در بحث معماری دقت کنید، حتی معماری ما هم در دروه پهلوی کاملاً دگرگون و غربی می‌شود اما این معماری اسلامی

این جهت می‌گویند که به خلاف ملک‌خان، آخوندزاده صداقت دارد: ملک‌خان هم همان حرف را در پوشش و لفافه می‌زند. آخوندزاده می‌گوید: این عاداتی که اعراب (منظورش مسلمانان است) برای ما آورده‌اند باعث تخریب و نابودی ایران شده، باید اینها را گذاشت کنار. منتها می‌گوید این را مردم نمی‌پذیرند، چه کار باید بکنیم که مردم این را بپذیرند؟ باید بیاییم همان پروتستانتیسمی را که در مسیحیت رخ داد در ایران صورت بدهیم؛ مثالی هم که می‌زند جالب است، مثال از اسماعیلیه می‌زند، ظاهراً حسن دوم (نه حسن اول که به صباح معروف است، نه) در میان اسماعیلی‌ها یک بار در ۱۷ رمضان، شریعت را تعطیل می‌کند. یعنی اعلام می‌کند که قیامت شده و تکلیف برداشته شده، و دور جدید شروع شده، دستور می‌دهد مشروب می‌آورند و با شراب روزه‌شان را افطار می‌کنند و روزه‌شان را می‌شکنند و فسق و فجوری در بین اسماعیلیه راه می‌افتد که باعث منقطع شدن اسماعیلیه می‌شود و جهان اسلام آنها را طرد می‌کند. آخوندزاده می‌گوید ما یک چنین پروتستانتیسمی می‌خواهیم. البته بعدها یکی دیگر از این داعی‌های اسماعیلی تحت عنوان حسن نو مسلمان می‌آید و دوباره اعلام اسلام می‌کند و می‌گوید ما دوباره برگشتیم به همین مسیر. آخوندزاده مرادش از پروتستانتیسم اسلامی آن سوی قضیه است یعنی برداشتن شریعت، نسخ شریعت و اعلام قیامت. همان کاری که بعد بهایی‌ها و بابی‌ها در ایران انجام می‌دهند. وقتی در دشت بدشت جمع می‌شوند در آستانه اعدام باب اعلام قیامت می‌کنند و قره‌العین بدون حجاب و با یک لباس نامناسب می‌آید در بین مردها و آنجا هم خیلی افتضاح می‌شود. بعضی از این بابی‌هایی که فکر می‌کردند مثلاً اتفاقی مهم افتاده و... وقتی این فضاقت را می‌بینند از جریان جدا می‌شوند و یک شقاق و نفاق در خود بایه و اطرافیان و هواداران باب به وجود می‌آید. آخوندزاده یک چنین طرحی دارد که می‌گوید ما باید اصول لیبرالیسم غربی را در قامت و در جامه پروتستانتیسم اسلامی در این جامعه رواج بدهیم (این عین عبارت آخوندزاده است) بنابراین به تدریج از این صحبت‌ها می‌شود. آخوندزاده صراحتاً می‌گوید اگر می‌خواهید به نشئه آزادی برسید و از استبداد رها شوید باید فراموشخانه ایجاد کنید و منظور از فراموشخانه فراماسونری است و از آن طرف هم به صراحت می‌گوید باید خط و الفبا را عوض کنید که بحث‌هایی هم در بین خود اینها در می‌گیرد و خیلی تند است. البته تقی‌زاده بعداً تعبیر روش می‌دهد، تقی‌زاده یک زمانی بحث منفجر کردن بمب غرزدگی



یک معماری درونگراست. شاید معایی داشته باشد اما محاسن فراوانی دارد، ضمن این که بومی هم هست. مثلاً شما در یزد یا اصفهان یا جاهای دیگر می‌بینید ساختمان‌ها به گونه‌ای طراحی شده که با آب و هوای آنجا، با گرمای کویری سازگار است، برای آن بادگیر می‌گذارند، و زیرزمین درست می‌کنند که در تابستان‌ها بتوانند از فضای مطبوع و از خنکی‌اش استفاده کنند. اما اگر شما بیابید یک مدل غربی را بیاورید مثلاً یک ساختمان شیشه‌ای را در یک منطقه گرم کویری بسازید و بخواهید مورد استفاده قرار دهید، می‌بینید که به هیچ وجه با محیط متناسب نیست. روش اصولی این بود که ما بیابیم ویژگی‌های مثبت آن معماری را کاملاً حفظ کنیم، چرا که آن معماری حریم دارد، بی‌پنجره است، این (Open) نیست. ما آمدیم در ادبیاتمان هم این کار را کردیم. در دوره مشروطه در ادبیات حریم‌ها را برداشتیم، در نتیجه ادبیاتمان یک مقدار عریان شد، به اسم کرتیک و ... شروع کردیم مسائل را نقد کردن، یک سری خطوط قرمز در حیطه عرف اجتماعی پشت سر گذاشتیم و وضعیتی را پیش آوردیم که در آن مثلاً معاشقه یک زن و مرد می‌شد موضوع اصلی یک داستان. همانطور که عرض کردم به این طریق ما در معماری هم عریان شدیم و رفتیم به سمت برداشتن مرزها و دیوارها. اتفاقاً در رنسانس و نوزایی هم که شما اشاره کردید، می‌دانید که اولین تغییرات در ادبیات و هنر و نگاه‌های ادبی و هنری رخ داد و بروزش به تدریج از آنجا بود و بعد آرام آرام در شاخه‌های دیگر هم بروز پیدا کرد چون اینها عمومی‌تر و فراگیرتر و همه‌گیرتر است و اندک‌اندک همان فضای ادبی که در اروپا و دو دوره نوزایی حاکم شد به شکل دست و پا شکسته‌ای وارد ایران شد، مثلاً ما در حوزه فلسفی می‌بینیم که آثاری از غربی‌ها در ایران منتشر می‌شود ولی مخاطبش مخاطب خاص است و عام نیست؛ مردم کاری با این مسائل ندارند، شما همین امروز هم اگر نگاه بکنید خیلی از مسائلی که در غرب مطرح است و در ایران بین نخبگان مطرح می‌شود، نظیر مدرنیسم و مدرنیته و پست مدرن و ... اساساً به هیچ روی موضوع روز مردم نیست و اینها اصلاً بسیج‌کننده مردم نیست و مردم را به صحنه نمی‌آورند. حال، شما در دوره قاجار ببینید که این مسائل چقدر می‌تواند تأثیر داشته باشد، دوره‌ای که بی‌سوادی در ایران تقریباً خیلی زیاد بود و رسانه‌ای به آن صورت نیست و محدودیت‌هایی هم از طرف دربار وجود دارد. اصلاً حتی اگر محدودیت هم نباشد شما فکر می‌کنید چقدر این مسائل می‌توانند مخاطب جذب کنند؟ اینها در مطبوعاتشان علیه ناصرالدین

شاه به عنوان مظهر استبداد بسیار فحش می‌دهند البته جاهایی هم نامه‌های تصدقت شوم برای ناصرالدین شاه دارند. اما شما دقت کنید به این که وقتی ناصرالدین شاه کشته می‌شود تا مدت‌ها مردم به عنوان شاه شهید از او یاد می‌کردند، البته من نمی‌خواهم ناصرالدین شاه را تأیید کنم، این فرهنگ حاکم است و نشان می‌دهد که مطبوعات و ادبیات جدید چقدر بر مردم تأثیر داشته است ولی به هر حال این ادبیات جدید و مطبوعات آمد و عده‌ای از نخبگان را جذب کرد و اتفاقاً وجه غالب هم شد. بعضی از متدینین هم کارهایی در همین قالب صورت دادند که به طریقی بتوانند مقابله کنند. مثلاً مرحوم حاج آقا نور الله اصفهانی رساله‌ای دارد به نام رساله «مطالعات مقیم و مسافر»؛ ایشان آمده‌اند مشکلات جامعه ایرانی را از دیدگاه فردی که مقیم ایران و فردی که مسافر و رهگذر است (شاید رهگذر تاریخ و یا واقعاً یک سیاح است) بیان می‌کند و در واقع ایشان این مشکلات را بررسی می‌کند و به هر حال این روش، روش جدیدی است و ما در ادبیات کهنمان تقریباً چنین چیزی نداشته‌ایم؛ بدین ترتیب می‌بینیم که اینها سعی دارند از شیوه جدید استفاده مثبت کنند. البته نگاه شخصی من به رسانه‌ها و مطبوعات اساساً مثبت است ولی خاستگاه این رسانه‌ها، بومی نبود، و نه تنها نتوانست با مردم ما ارتباط برقرار کند بلکه در واقع به‌گونه‌ای در برابر اعتقادات مردم هم ایستاد، مثلاً شما می‌بینید که به تمسخر کشیدن برخی اعتقادات مردم در روزنامه‌های آن دوره رواج می‌یابد، در بعضی از روزنامه‌ها حجاب را مسخره می‌کردند و در بعضی دیگر به شعائر دینی، عزاداری‌ها و ... اهانت می‌شود، به شخصیت‌ها بی‌احترامی می‌کنند که مجموعه این عوامل باعث شد این آثار که می‌توانست در ایران تحوّل مثبتی ایجاد کند، موفق ظاهر نشود. واقعاً اگر این مسائل درون‌زا بود و از درون می‌جوشید، راهگشا می‌شد. شاید اولین معضلی که ارباب جراید به آن می‌بایست می‌پرداختند معضل استعمار بود و نه استبداد که اصلاً به آن نپرداختند یا کم پرداختند. بعضی از اینها به واقع خود ابزار استعمارند. شما می‌دانید که سازمان فراماسونری سازمانی است که کاملاً متعلق به انگلستان و سازمان جاسوسی آن کشور است، فرقه‌های ضاله هم به همین صورت در خدمت استعمار بودند و اگر این همبستگی در خدمت استعمار نبود، این جریان‌ها، به دلیل همان تفاوت فکری که با عوام مردم داشتند خیلی نمی‌توانستند در میان مردم ایران مؤثر واقع شوند اما به هر روی ما در مشروطه با تحولی مهم مواجه هستیم و باید ببینیم که در این تحول چه کسانی مؤثرند و وزن و میزان



عده‌ای از مبارزین مشروطه

می‌کند، می‌گوید که این اصل است و تنها این موضوع باید ملاک باشد و مشروطه واقعاً نباید منافاتی با شریعت و قوانین دینی داشته باشد و تعبیری که ایشان می‌کند این است که در واقع ما داریم دفع افسد به فاسد می‌کنیم، یعنی حکومت استبدادی را افسد می‌داند و مشروطه را فاسد. و می‌گوید این قضیه همانند حکایت کنیزی است که دستش کثیف و ناپاکیزه است ولی شما اضطرار دارید از آب و غذایی که به شما می‌دهد بخورید؛ و همانطور که می‌بینیم مدل ارجح ایشان، مدل دینی و ولایی است، یعنی روی بحث امامت تأکید دارد و می‌گوید در دوره غیبت دستمان به صورت مستقیم از دامان معصوم (ع) کوتاه است پس بهتر است به جای یک نفر، یک جمعی تصمیم بگیرند اما باز می‌گوید این جمع حکم همان کنیز را دارد. در هر صورت شما می‌بینید که در مشروطه این همه تفاوت وجود دارد، یکی می‌گوید نه هیچ [مشروطه با دیانت] نسبتی ندارد و سکولار است، دیگری می‌گوید نه خیر اتفاقاً باید کاملاً دینی باشد و ... «آزادی» نیز یکی از واژه‌هایی است که در ادبیات آن دوره خیلی مطرح می‌شود. بحث، بحث آزادی از استبداد یعنی جلوه و ظاهر آزادی از استبداد ولی وقتی شما در بطن قضیه می‌روید می‌بینید منظور، آزادی از همه چیز است، آزادی از دین است، آزادی زن به قول آنها از همه قیود است، از حجاب و زندگی و ... ما بعدها در ادبیات معاصر ایران می‌بینیم که بعضی از خانم‌هایی که در ادبیات شاخصند در اشعارشان مضامین و موضوعات کاملاً خصوصی را به شکل عریان مطرح می‌کنند و تمنیات غیر شرعی و غیر اخلاقی‌شان را با صداقت بیان می‌کنند مثلاً فروغ فرخزاد می‌گوید: لذتی که از همبستر

تأثیر گذاری‌شان در این تحولات چقدر است؟ برخلاف آن تفسیر رایجی که از مشروطه می‌شود به نظر بنده مطبوعات و ادبیات نوین و امثال آن در بسیج مردمی نقشی نداشته‌اند ولی در منسجم شدن طیفی از نخبگان مؤثرند که این نخبگان هم از یک سطح افراطی نظیر آخوندزاده هستند تا ملکمی که سعی دارد همان حرف‌ها را با روش‌های ملایم‌تری تعقیب کند، یا مستشارالدوله‌ای که باز همان حرف‌ها را به این صورت القا می‌کند که این مفاهیم از دل اسلام برخاسته است و شورا همان پارلمان و مجلس است و در واقع یک جور تقریب مفاهیم و استفاده از مفاهیم مشترکی که تعریف خاصی از آنها نمی‌شود را پی می‌گیرند. خود واژه مشروطه از این دست است. در واقع آنها از این کلمه تعریفی به دست ندادند، البته بعدها وقتی اوضاع پیچیده شد و درگیری‌های جدی در مشروطه پیش آمد، تقی‌زاده گفت: «بله، مراد ما از مشروطه این است که ما بیاییم مدل‌های غربی را در ایران پیاده کنیم»، یعنی نگاهش همان نگاه غربی است. همانطور که در تدوین قانون اساسی رفتند سراغ قانون اساسی فرانسه و بلژیک و انگلستان. به این ترتیب نشان می‌داد دنبال چه هستند. مرحوم شیخ فضل‌الله نوری مرادش از مشروطه، حاکمیت قوانین اسلامی بود یا وقتی از آخوند خراسانی سؤال کردند گفت: «اصلاً سؤال نباید بکنید، مشروطه هر کشوری باید مبتنی بر دیانت رایج آن کشور باشد و می‌گفت ایران هم همین‌طور است، نمی‌شود که شما بیایید و بخواهید خلاف مسیر دیانت حرکت کنید». آخوند خراسانی و ملا عبدالله مازندرانی و دیگران درباره این موضوع صراحت دارند، علامه نائینی هم که در تنبیه‌الامة و تنزیه‌الملة صحبت



شدن با غیر شوهر خودم می‌برم به مراتب بیشتر است. حال شما ببینید این مضامین در ادبیات ایران کجا جا داشته است؟ کجا در حافظ می‌توانید یک چنین چیزی پیدا کنید؟ یا شاهنامه. شاهنامه چقدر با عفت و وقار درباره همین مسائل صحبت می‌کند، این است که این حریم‌ها برداشته می‌شود و عنوانش را هم آزادی می‌گذارند و می‌گویند من می‌خواهم آزاد صحبت کنم، در واقع در این جریان‌ها بندگی اساساً حذف می‌شود. همانطور که در اروپا با اومانیزم بندگی حذف شد و انسان شد انسان آزاد یا انسان خرد بنیاد؛ که ما متأسفانه شاهد این خودبنیادی در ادبیات دوره مشروطه هم هستیم و ادبیات ما در این دوره کاملاً تحت تأثیر تجدد غربی است، به همین دلیل است که با مخالفت هم مواجه می‌شود. شما می‌بینید که بعضی از اینها توسط علما تکفیر می‌شوند. علما که با اینها دغدغه شخصی و اختلاف شخصی نداشتند که بخواهیم اینها را تحت عنوان اختلافات شخصی و دغدغه‌های شخصی یا نه دفاع از ارتجاع و مقابله با پیشرفت و ترقی قلمداد بکنیم. ما واقعاً در میان علمایمان مخصوصاً علمای شیعه با کسی که بخواهد با ترقیات مادی مخالفت کند کمتر مواجه می‌شویم. شما می‌بینید مرحوم شیخ فضل‌الله نوری کسی است که برای تأسیس بانک ملی ایران چهار هزار تومان قرض می‌کند و تا موقع شهادتش هم این قرض بر گردنش است. قرض می‌کند و می‌گوید بروید بانک ملی تأسیس کنید! مرحوم حاج آقا نورالله نجفی اصفهانی در اصفهان و تعدادی از علما می‌آیند شرکت اسلامی تأسیس می‌کنند، پول می‌گذارند و از مردم می‌خواهند که بیایند و کالای وطنی را رواج بدهند، کارخانه احداث می‌کنند که خودش موجب تولید پارچه در ایران می‌شود. ببینید اینها بحث بانک ملی را می‌کنند، صحبت از کشیدن راه می‌کنند. آخوند خراسانی در مکاتباتش به صراحت از تشکیل یک ارتش قوی برای دفاع از مرزهای ایران سخن می‌گوید، از واگذاری امور به مردم و کوچک کردن بدنه دولت صحبت به میان می‌آورد، انتقاد آخوند خراسانی به مشروطه‌خواهان این است که شما دارید دولت را گسترده و چاق می‌کنید، دوستان خودتان را وارد این دستگاه می‌کنید، حقوق‌های گزاف برای اینها برقرار می‌کنید، اموری را که باید به مردم واگذار کنید نمی‌کنید و ... ایشان می‌گوید چرا عفو عمومی نمی‌دهید یا در جایی دیگر می‌گوید این حبس دل‌بخواهی که در دوره مشروطه صورت گرفته - البته اینها همه در پوشش آزادی است - در دوره استبداد هم سابقه ندارد حتی در جایی سخنی می‌گوید که واقعاً عجیب است، ایشان

می‌گوید: «استبدادی اشنع‌تر از استبداد سابق در ایران رواج پیدا کرده است». به هر صورت اینها مسائلی است که ما باید در نظر بگیریم، تحولات از همین کانال یعنی کانال مطبوعات شکل گرفته است. جالب اینکه ما وقتی بعضی از مطالب این مطبوعات را کنار هم می‌گذاریم به قدری افراط و تفریط در اینها دیده می‌شود که جامعه را دچار واژدگی می‌کند. من گاهی بعضی از این منابع دوران قاجار را که نگاه می‌کنم می‌بینم مردم در این دوره حالشان از هر چه روزنامه است، به هم می‌خورد و واقعاً کلافه شده‌اند. می‌بینید که انواع و اقسام روزنامه‌ها چاپ می‌شود، همه اخبار و تحلیل‌های ضد و نقیض و ... البته ناگفته نماند که این دوره، دوره اوج شکوفایی مطبوعات ایران هم هست. ما تعداد زیادی روزنامه داریم ولی شما می‌دانید که هیچ وقت کثرت به معنی این نیست که ما کیفیت بالایی هم در این زمینه داشتیم، واقعاً بعضی‌ها از اینها پول می‌گرفتند، ناسزا می‌گفتند یا تسویه حساب‌های شخصی صورت می‌گرفت ولی ما چشمان را می‌بندیم و می‌گوییم اوج چاپ و نشر مطبوعات ایران در دوره مشروطه بوده است و به آثار منفی‌اش توجه نمی‌کنیم. در هر صورت نیرویی بسیج شد برای این که ساختارهای سنتی ما را - چه در حوزه حکومتگری و چه در دوره تفکر و فرهنگ - بشکند اما بالاخره این تحول (مشروطه) یک تحول مردمی بود و ما این موضوع را باید مدنظر بگیریم و باید ببینیم در این جریان چه قشری مؤثر بوده و یا کدام ادبیات در اینجا به کار رفته است. در مجموع می‌خواهم بگویم که مردم ایران مردمی مسلمان و متدینند که نگاهشان در آن زمان برای انجام تحولات اجتماعی به دهان مراجع و مجتهدین و علمای بزرگ دوخته شد. این یک واقعیت و حقیقت و متن تاریخ ماست که مردم به حرف امثال ملکم‌خان، تقی‌زاده و دیگران به میدان نمی‌آمدند، چه عده‌ای آن را بپذیرند و چه نپذیرند. این مردم آسیب‌های دوران جنگ‌ها را دیده بودند، ناکارآمدی را دیده بودند، علما هم کاملاً بر اوضاع وقوف داشتند و واقعاً نگران بودند. من نامه‌ای از آخوند خراسانی که مربوط به سال ۱۳۲۰ ق. یعنی ۴ سال قبل از وقوع مشروطه است می‌خوانم که ایشان می‌گویند: ما واقعاً نگران اتفاقات ایران و تهاجمات گسترده استعمار بودیم. حتی علمای نجف جمع می‌شوند و در مورد ایران صحبت می‌کنند. ایشان می‌گوید ما مدت‌ها جلسه داشتیم که برای ایران چه کار کنیم، روس و انگلیس دارند فشار می‌آورند، ایران هر روز دارد ضعیف‌تر می‌شود، افکار التقاطی دارد در ایران رواج پیدا می‌کند و ... بعد از ترور ناصر الدین شاه در ۱۳۱۳ تا سال



اتفاقات، اتفاقات عجیبی است، یعنی دقیقاً می‌آیند که ایران را نابود کنند. درست یک سال بعد از مشروطه قرارداد ۱۹۰۷ بسته می‌شود همان قراردادی که بین روس و انگلیس بسته می‌شود و طی آن ایران را به سه قسمت تقسیم می‌کنند؛ جنوب کشور به طور کامل سهم انگلیس، شمال کاملاً از آن روسیه و مرکز که شامل تهران، ساوه، قم و اراک است مثلاً تحت نفوذ دولت مرکزی ایران باشد که در ۱۹۱۵ اساساً این مرکز را هم برمی‌دارند و می‌گویند که ایران هیچ!

یعنی ایران کاملاً به دو قسمت مساوی بین این دو کشور تقسیم و به طور کلی از نقشه جغرافیایی جهان حذف شد. اینها به این صورت آمده بودند به میدان و عملاً به شدت احساس خطر می‌کردند. بنابراین تکاپوهایی برای بهبود اوضاع و شکست این دسایس بین علما شروع می‌شود و من معتقدم که این تکاپوها، بسیار عاقلانه بود، چراکه علما ابتدا نرفتند به سمت براندازی قاجاریه و این بابیه، بهایی‌ها و فراماسون‌ها بودند که قصد براندازی داشتند؛ اینها می‌خواستند ساختار فرهنگی ایران را که در واقع آمیخته با اسلام و تشیع بود نابود کنند. ساختار سیاسی قاجاریه را هم می‌بینند که به دردشان نمی‌خورد اگر چه رفتند و در آن نفوذ هم کردند ولی وقتی دیدند که به دردشان نمی‌خورد سعی کردند از این نفوذ برای نابودیشان استفاده کنند. اما علما قصد براندازی ندارند و خواستار اصلاح هستند؛ به همین منظور هم دائم با شاه صحبت می‌کنند و به تدریج بحث عدالتخانه مطرح می‌شود. حمایت از چهره‌های نسبتاً مستبدی همچون امین‌السلطان با فشار علما برداشته می‌شود، عین‌الدوله بر سر کار می‌آید، عین‌الدوله هم دو سه سال اول کارش بد عمل نکرد، و علی‌رغم این که مستبد است (چون به هر صورت جزء آن دربار و بافت حاکمیتی و فرهنگی است) مستقل عمل کرد و نفوذ روس و انگلیس را در ایران کم کرد و این اتفاقاً مطلوب علما بود. منتها چیزی که عین‌الدوله درک نکرد خواسته‌های بعدی علما مثلاً تأسیس عدالتخانه بود که بی‌دلیل جلوی این قضیه ایستاد، اگرچه ممکن است به سبب تحریک دیگران بوده باشد. در اینجا بحث مقداری جزئی‌تر می‌شود، اما بعضی از وقایع مشروطه بسیار مشکوک است، یعنی نمی‌شود از آنها دفاع کرد؛ معلوم است که پشت قضیه کسان دیگری هستند. مثلاً قضیه قبرستان چال و انتساب آن به مرحوم حاج شیخ فضل‌الله نوری. می‌گویند قبرستانی بوده که آن را به بانک استقراضی روسیه می‌فروشد و آنها می‌خواهند در آنجا تأسیساتی به پا کنند. بعد شایع می‌شود که قبرستان مسلمین را به کفار



۱۳۲۳ یک دوره ده ساله است که تمام این گروه‌ها در ایران فعال می‌شوند. فراماسونری ملک‌خان که جمع شده بود، دوباره در سال ۱۳۱۷ یک شعبه تحت عنوان انجمن اخوت در کسوت درویشی و تصوف تأسیس می‌کند و جلسات فراماسونری را مجدداً تشکیل می‌دهد و بعد به تدریج مجمع آدمیت راه می‌افتد که آن هم در ارتباط با ملک‌خان است (عباس‌قلی‌خان آدمیت شاگرد و مرید ملک‌خان است و در مکاتبه با ملک‌خان این مجمع را اداره می‌کند) کم‌کم از دل اینها لژ بیداری پدید می‌آید که به قول خودشان اولین لژ رسمی جهانی فراماسونری در ایران است که مربوط به گرانویان فرانسه است و مؤسسان آن مدیران و دبیران مدرسه آلیانس اسرائیلی که یک مدرسه یهودی در ایران است، هستند. به هر حال با پا گرفتن این لژ تحریکات گسترده‌ای در ایران آغاز می‌شود از آن طرف فعالیت بابیه و بهایی‌ها نیز در ایران گسترش پیدا می‌کند و آزادی عملکرد پیدا می‌کنند که اولین باعث نگرانی‌ها می‌شود. بنابراین علما از دو منظر نگران ایرانند؛ یکی موضوع هجوم غرب و روسیه به ایران است دوم هجوم این‌گونه افکار است که بالاخره جامعه را متزلزل می‌کند. هر روز یک حرف جدید، یک صحبت جدید و یک اهانت جدید مطرح می‌شود که البته دو سوم آن به ناکارآمدی حکومت قاجار برمی‌گردد که شاید قسمتی از آن به خاطر نفوذ همین طیف‌هاست؛ چون بالاخره شما در دستگاه حکومتی قاجار؛ ملک‌خان را می‌بینید که امتیازاتی به غرب می‌دهد یا میرزا حسین‌خان سپهسالار که به اسم اصلاحات، قرارداد رویتر را می‌بندد و به مدت هفتاد سال منابع سطحی و زیرزمینی ایران را به یک یهودی انگلیسی واگذار می‌کند. ببینید این



فروخته‌اند که به دنبال آن تظاهرات گسترده‌ای راه می‌افتد و در این قضیه مرحوم شیخ فضل‌الله نوری هم محکوم می‌شد که ایشان آنجا را فروخته است در صورتی که اصل ماجرا چیز دیگری بوده و کسان دیگری آن را فروخته بودند و آن زمانی انجام شد که فروشش هم غیر شرعی نبوده است البته ما در فقه شیعه این‌گونه موارد را داریم که اگر موقوفه‌ای مخروبه شد می‌توان آن را تبدیل به احسن کرد و فروخت و جای آبادتری را خرید و همان استفاده را از آن کرد. در یکی از منابع مشروطه آمده است که موضوع این‌گونه نبود و دست غیر در کار بود و به همین بسنده می‌کند یعنی می‌گوید واقعیت این نیست که می‌گویند شیخ‌فضل‌الله نوری این کار را کرده است، بدانید که دست غیر در کار بوده است. به همین دلیل است که معتقدم بخشی از این تحولات مشکوک است ولی بالاخره مردم با این دغدغه‌ای که علما داشتند به تدریج به میدان آمدند. خود ملکم هم داعیه‌اش این است که می‌گوید ما تا علما را آگاه و همراه با خود نکنیم [کاری از پیش نخواهیم برد]. به هر حال مردم ما با توجه به دیدگاه علما و همراه با دغدغه‌های آنها برای بهبود اوضاع مملکتی به میدان آمدند، اگر چه شاید مردم برای آن دغدغه‌ها و معضلات برنامه نداشتند ولی می‌دانستند که این وضع قابل تحمّل و تداوم نیست و باید عوض بشود، در ساختار دولت تغییراتی داده شود، ارتش قوی تشکیل بشود و دست تعدی حکام از سر مردم برداشته شود و این که می‌بایست یک ملجأ و مرجعی وجود داشته باشد که مردم به آن مراجعه کنند و حرفشان را بزنند و دادشان را بگیرند. این مسائل مطرح بود ولی با یکسری اتفاقات توأم شد که به طرح مشروطه در ایران منتهی شد. حال، شما به این روند، موضوع بست‌نشینی در سفارت انگلیس را هم اضافه بکنید، استفاده گروه‌ها و انجمن‌های مخفی فراوان عصر مشروطه از این موقعیت‌ها را هم اضافه بکنید. این درست است که جریان با روحانیت و مردم راه می‌افتد اما باید در نظر داشت که این روند، تشکیلاتی هم نیست، عمومی است یعنی مردم به میدان می‌آیند اما به پشتوانه این که بالاخره یک عده مجتهد و تکیه‌گاه مطمئن هم هستند. فردی به نام سید عبدالمجید در مسجد شاه کشته شد، یک روحانی رفت در بلندی ایستاد و گفت: این قیام همانند قیام سیدالشهداء در کربلاست و ... ببینید ادبیات حاکم این است، ادبیاتی نیست که مردم ما (CONSTITUTION) [حکومت مشروطه، حکومت مبتنی بر قانون] می‌خواهیم؛ مردم، ما چه و چه می‌خواهیم ... حتی می‌ترسند لفظ مشروطه را به کار ببرند، تا می‌گویند

مشروطه، مردم می‌گویند این جمهوری‌خواه است و با او برخورد می‌کنند. وقتی می‌بینیم که مردم «یا حسین» می‌گویند و معتقدند که این قیام همانند قیام سیدالشهداء است؛ یا مخالف مشروطه به مثابه کسی است که در سپاه یزید شرکت دارد، این عبارات، همان ادبیات رایجی است که مردم را به حرکت درمی‌آورد. ادبیات ما واقعاً اینهاست. منتها جمعی (مثل انجمن‌های مخفی، تشکل‌های ماسونی) وجود دارند که بسیار حساب شده و با برنامه‌ریزی قضایا را پیش می‌برند و یکدفعه بعد از این که فرمان مشروطه گرفته می‌شود شما می‌بینید که یک شبه کودتا صورت می‌گیرد، اولین شبه‌کودتا هم این است که اسم «مجلس شورای اسلامی» را به «مجلس شورای ملی» تغییر بدهند، حال، یک مجلس هم می‌تواند شورای ملی باشد ولی تضاد و تنافری با اسلام نداشته باشد، این کار را کردند که اتفاقاً این تفاوت و تنافر آشکار بشود و اتفاق بیفتد. اینها می‌گفتند اگر این باشد، که همان وضع سابق می‌شود این امر و نشان می‌دهد که عده‌ای قصد بیداری یا بازسازی و نوسازی ایران را نداشتند بلکه قصد ساختارشکنی داشتند.

**پس این همه اشعار و داستان‌هایی که در آن دوره منتشر می‌شوند و عمدتاً به منظور آگاه‌سازی جامعه و بیان معضلات مردم و ناهنجاری‌های جامعه نوشته می‌شوند چه جایگاهی در پیشبرد تحولات اجتماعی این دوره دارند؟**

**حقانی:** بیشتر در راستای ساختارشکنی فرهنگی است. شما ببینید در ادبیات و طنز و کاریکاتور و امثال اینها نوعی هجمه به مذهب و روحانیت به اسم مبارزه با استبداد و اینها مشاهده می‌شود. شما در صوراسرافیل، (چرند و پرند دهخدا) در واقع شاهد نوعی ساختارشکنی فرهنگی هستید که در کشور ما رخ می‌دهد، اسمش آزادی است اما واقعاً ما از آزادی چه می‌خواهیم؟ آزادی از استبداد را می‌خواهیم؟ یا در مشروطه ما مشروط کردن چیزی را می‌خواهیم؟ آخوند خراسانی ظاهراً چنین عبارتی را دارد که اینها از مشروطه کردن استبداد، به مشروطه کردن اسلام می‌رسند. بحث این بود که قدرت حاکم مشروط و محدود بشود، اما حالا می‌گویند که نه خیر، اسلام باید محدود شود، اسلام حق دخالت در سیاست را ندارد، مجلس شورای ما یک مجلس عرفی است و در یک مجلس عرفی هیچ لزومی ندارد که ملاحظات شرعی در نظر گرفته شود! در هر صورت وقتی ما باطن این ادبیات‌نویسی را که در ایران راه می‌افتد، می‌بینیم، درمی‌یابیم که در باطنش شعارها، شعارهایی کلی است ولی وقتی شکافته می‌شود مسائل دیگری را می‌بینیم مثلاً



مشروب‌فروشی را هم بستند! آیا طریق عالمانه و تفسیر تاریخ ایران این است؟ در نوشتن تاریخ مشروطه و ادبیات آن همواره یک روایت کلیشه‌ای است که آن را باید شکافت و دید مثلاً روزنامه جبل‌المتین، عصر روز دار زدن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری، در مقاله‌ای می‌نویسد «إِذَا فَسَدَ الْعَالَمُ، فَسَدَ الْعَالَمُ» و در واقع با این کار همه روحانیت شیعه را به جنگ فرا می‌خوانند. این دیگر یک اتفاق ساده نیست.

حکم قصاص و حکم حجاب به سخره گرفته می‌شود و در واقع زیرسؤال برده می‌شود، این دیگر بحث تجدد ادبی و آزادی‌خواهی و تحول فکری نیست و بدون شک ساختارشکنی است. البته شاید بد نباشد از بعضی از مطبوعات که در این دوره نقش مثبتی داشتند، یاد کنیم. مثلاً در حوزه علمیة نجف می‌بینیم که مجله‌ای به نام درة‌التجف یا التجف چاپ می‌شود یا بعضی از روزنامه‌هایی که در اصفهان درمی‌آید مثل روزنامه انجمن مقدس ملی؛ وقتی که اینها را نگاه می‌کنید، می‌بینید که موضع‌گیری‌هایشان خوب است و درصدد آگاهی بخشی به مردم هستند و ساختارشکنی در کارشان نیست. یعنی ساختارهای فرهنگی و اعتقادی را زیر پا نمی‌گذارند. بنابراین این وجه را هم باید در نظر بگیریم. در واقع جامعه دینی ما می‌خواست از این پدیده جدید استفاده بهینه بکند ولی موج و فشار این انجمن‌ها به قدری قوی بود که همه اینها را در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، تقریباً کنار زد. در عرصه سیاسی همانطور که شما می‌دانید خونریزی‌های زیادی صورت گرفت. دار زدن مرحوم شیخ فضل‌الله نوری تنها یکی از آن تسویه‌حساب‌هاست که حتی تا هفت سال کسی جرأت نمی‌کرد حتی اسم ایشان را هم ببرد! از مسائل ادبی و فرهنگی مثالی دیگر می‌زنم: کسی در آن عصر، تذکره‌ای راجع به علما، شعرا و ... می‌نوشته است، وقتی به یک «فضل‌الله» نامی در قرن چهارم یا پنجم می‌رسد، پس از شرح حال او و در انتهای مطلبش می‌گوید در ضمن در زمان حاضر ما یک شیخ فضل‌اللهی داشتیم که به واسطهٔ مقابله با اینها به دار کشیده شده است و اظهار تأسف می‌کند اما اصلاً جرأت نمی‌کند حرفی بزند و اسمش را در آن فضا به زبان بیاورد. غرضم این بود که بعضی از مطبوعات آن دوران وزین، مثبت و قابل توجهند؛ البته اگر آن فضای

فارسی سرهنویسی در این دوره خیلی باب می‌شود و می‌گویند که این کار، خدمتی است که شما به زبان فارسی می‌کنید پس سرهنویسی را رواج بدهید! بعد می‌بینیم که از دل این قضیه یک مبارزه جدی با فرهنگ اسلامی دارد شکل می‌گیرد یعنی بحث این نیست که ما همان مفاهیم را به زبان فارسی سره بنویسیم چون گاه ما می‌آییم و می‌گوییم زبان فارسی قابلیت‌های خاصی دارد و ما بهتر است برای بیان مفاهیم از این قابلیت‌ها استفاده کنیم و چه لزومی دارد که ما زبان خودمان را پر از لغات بیگانه کنیم. این سخن درست هم هست و باید زبان فارسی را همین‌گونه نگه داشت و نگذاشت با ورود لغات بیگانه روزبه‌روز اصالت خودش را از دست بدهد و تنزل کند. اما در حوزهٔ مفاهیم، بررسی‌ها نشان می‌دهد که مفاهیم و مضامین مربوط به ایران باستان، مفاهیم زردشتی، مانوی‌گری و ... را آوردند و تحت لوای سرهنویسی مطرح کردند.

### آیا طرد و عدم استفاده از لغات عربی، فرهنگ اسلامی را

#### مورد هجوم قرار می‌داد؟

**حقانی:** بله، در واقع آنها با راه انداختن مدارس جدید چنین اهدافی را دنبال می‌کردند. ناگفته نماند که علما هم با راه انداختن مدارس جدید مخالف نبودند اما وقتی دیدند در این مدارس جهان‌بینی و تفکر غربی رواج داده می‌شود طبیعی است که در مقابل آن مقابله می‌کنند و می‌ایستند. در این قضیه اقشار دیگر هم حضور می‌یابند. جالب آنکه در این مقاومت یهودی‌ها و زردشتی‌ها هم دیده می‌شوند! به عنوان مثال مانکچی مدرسه‌ای در ایران راه می‌اندازد که مسئول آن یک بهایی به نام میرزا ابوالفضل گلپایگانی است؛ چند تن از شاگردان آن مدرسه بهایی می‌شوند. دقت کنید، شاگردان زردشتی آن مدرسه بهایی می‌شوند. بنابراین طبیعی است که علمای زردشتی نسبت به این موضوع موضع‌گیری کنند. حال، آیا ما باید بگوییم اینها نسبت به آزادی و نوآوری و مسائل جدید مخالفت می‌کنند؟! متأسفانه این‌گونه مسائل در تاریخ مشروطه مغشوش است مثلاً کسروی در کتابش اشاره به بسته شدن یک مشروبخانه در آذربایجان می‌کند، منتها دلیلش را این‌گونه می‌نویسد که چون ملایان با هر چیز نویی مخالف بودند، آمدند



فشار و ارباب و نقش گروه‌های تروریستی برداشته می‌شد. گروهایی که از قفقاز وارد ایران می‌شدند تفکرات سوسیال دموکراسی داشتند، گروه‌هایی که از غرب وارد ایران می‌شدند تفکرات لیبرالیستی داشتند و مطبوعات و ادبیات ما در چنبره آنها بود. یک سلسله داستان‌های ملاً نصرالدین درمی‌آید که طی آن فحش و تهمت‌های فراوان و بی‌حرمتی‌های زیادی به علما و جامعه مذهبی‌ها می‌شود یا روزنامه‌هایی که این طرف (داخل ایران) درمی‌آید و به واسطه آنها، بسیاری از مفاهیم دینی و مذهبی ما را زیر سؤال می‌برند. بنابراین آن ادبیاتی که تحت تأثیر رنسانس است تنها جمعی از نخبگان ایرانی را منسجم کرد و حرف‌ها، حرف‌های آنهاست، حرف‌های مردم نیست؛ آزادی که آنها می‌گویند مورد نظر مردم نیست. کمی نزدیک‌تر به زمان ما شما می‌بینید در دعوی رضاخان و احمدشاه (در ماه محرم) مردمی که در روضه کاخ گلستان شرکت کردند به گونه‌ای برای شاه دعا می‌کنند و آمین می‌گویند که صدایشان به توپخانه برسد. یعنی جایی که قزاق‌ها در مراسم روضه رضاخان دارند از قاجار و آن ساختار دفاع می‌کنند. بنابراین آن حرف‌ها نه حرف مردم ما بود و نه به نفع جامعه ایرانی. مثل حکایت آن دو رفیقی که داشتند دستمال را از جیب هویت دینی و ملیت ایرانی‌اش می‌زدند و به قول فرهاد میرزا معتمدالدوله نگذاشتند آن بار کج به منزل برسد و در همان نیمه راه کجاوه را سرنگون کردند و ما به وضعیت اسفبار دوره پهلوی دچار شدیم. و در این دوره، همان مجلسی که این همه تلاش برای تشکیل شد رضاخان صراحتاً گفت اگر حرف زیادی بزنید می‌گویم در این طویله را ببندند! این مجلس شورای ملی (شیدالله ارکانه) که در واقع بنای آن با خیلی از مقدسات برابر بود و می‌گفتند: «مجلس مقدس ملی» شد طویله! طویله‌ای که رضاخان گفت درش را می‌بندم آن هم با انتخاباتی که در آن وضعیت در دوره رضاخان صورت گرفت.

به نظرم یک مقدار بحث‌هایمان پراکنده شد و از مباحث مختلف سیاسی، تاریخی، اجتماعی سخن گفتیم اگرچه با تعمق در میان همین مطالب و زمینه‌ها به نتایج مهمی می‌رسیم و معتقدیم اگر بحث‌های ادبی را هم از این کلی‌گویی خارج کنیم و این‌گونه نپنداریم که هر مطلب ادبی که در آن دوره منتشر شد [مثبت و مفید بوده] یعنی در واقع و به نحوی فضای آن دوره را به نقد کشید، مثبت است.

این را باید در ظرف زمانی خودش و با توجه به آن مرزبندی‌ها در نظر گرفت، که اگر مثلاً کسی از آزادی صحبت می‌کند، از کدام آزادی صحبت می‌کند و به هر کدام با توجه به مصداق خودش نمره بدهیم و درباره‌اش قضاوت کنیم.

**حقانی:** این نکته را هم بگویم که علت همه‌گیر شدن این جریان آن بود که یک پشتوانه داشت و آن هم حمایت غربی‌ها از این جریان بود؛ مثلاً ببینید ادوارد براون و دیگران چقدر برای تثبیت این جریان فعالیت می‌کنند و خیلی‌ها هستند که کمک می‌کنند. در واقع علت دخالت دولت انگلستان در امور داخلی ایران چیست؟ بحث تحصن در سفارت چه معنی می‌دهد و بعد در همان تحصن بیابند واژه مشروطه و (Constitution) را در دهان مردم و متحصنین در سفارت بیندازند بدون آن که اساساً کسی بفهمد این چه هست و بعد که توجه کنیم می‌بینیم ریشه این موضوع به غرب برمی‌گردد که مدام بر اساس انسان خود بنیاد دارد به اصطلاح ادبیات و مفاهیم جدید تولید می‌کند، اما به هر حال، این طرف یک جامعه دینی است. ذکر شده در جریان نهضت مشروطه در تبریز وقتی اذان می‌گفتند مردم صف می‌کشیدند برای نماز جماعت، بازار تعطیل می‌شد، سلمانی‌ها از تراشیدن ریش خودداری می‌کردند. نوشته بودند از تراش ریش اصلاً معذوریم. کسبه می‌گویند مردم تبریز برای انتخاب نماینده به صورتی در دیانت خودش و پدر و مادرش تحقیق می‌کنند که گویی می‌خواهند امام جماعت انتخاب کنند نه نماینده مجلس. در اصفهان از این شدیدتر، تهران از اینها شدیدتر و مردم مثلاً وقتی می‌بینند آقا سید عبدالله بهبهانی سینه‌اش را سپر کرده و راه افتاده است، می‌آیند وسط یا مثلاً آقا سید محمد طباطبایی که مردم به احترام روحانیتش به وسط می‌آیند. حتی اگر یکی حرف دیگری هم بزند باز مردم اول به روحانیت نگاه می‌کنند و می‌آیند وسط. اینهاست که مردم را به حرکت درآورده و آن تحول را ایجاد کرد ولی گروه‌های دیگر هم بودند که همانطور که عرض کردم منسجم و متشکل و کارآزموده و برخوردار از حمایت کانون‌های مختلف بودند و توانستند ادبیات را تسخیر کنند.

**متشکر و سپاسگزارم از اینکه وقتتان را در اختیار ما قرار دادید. متأسفانه برای ادامه بحث فرصتی نمانده است و امیدوارم در مجالی دیگر، فرصت بررسی بیشتر مسائل مربوط به تحولات این دوره و ادبیات حاضر در آن تحولات دست دهد.**

**حقانی:** من هم از شما متشکرم.